

ککش بسوی ارزشهای معنوی و فوق حیوانی و گریز از پستیها و آلودگیهای مادی. از نظر نهج البلاغه تقوا حالتی است که بروح انسان شخصیت و قدرت میدهد و آدمی را مسلط بر خویش و مالک خود میکند.

در نهج البلاغه در این معنی تأکید شده که تقوا حفظ و پناهگاه است نه زنجیر و زندان محدودیت، بسیاری کسانی که میان «مصونیت» و «مردودیت» فرق نمی نهند و بانام آزادی و رهائی از قید و بند بخرابی حصار تقوا فتوا میدهند.

قد مرشترك پناهگاه و زندان مانعیت است. اما پناهگاه مانع خطرها است، و زندان مانع بهره برداری از موهبتها و استعدادها. اینست که علی (ع) میفرماید: «اعملوا عباد الله ان التقوی دار حصن عزیز والفخور دار حصن ذلیل لا يمنع اهلولا یحرز من لجا الیه الا و بالتقوی تقطع حمة الخطایا» (۱) بندگان خدا بدانید که تقوا خانه‌ای است از حصار و باروئی بلند و غیر قابل تسلط و بی تقوایی و هرزگی خانه‌ای است از حصار و باروئی پست که مانع و حافظ ساکنان خود نیست و آنکس را که به آن پناه یبرد حفظ نمیکند، همانا با نیروی تقوا؛ نیش گزنده خطاکاری بریده میشود.

علی (ع) در این بیان عالی خود گناه و لغزش را که بجان آدمی آسیب میزند به گزنده ای از ذبیل مار و عقرب تشبیه میکند و میفرماید نیروی تقوانیش

عنصر تقوا

وزهد

(در نهج البلاغه)

* تقوا يك نوع مصونیت است نه محدودیت!
* تأثیر متقابل تقوا و انسان در یکدیگر
* مهمه ر بین عنصر اخلاقی بعد از تقوا

* سؤالات مهمی در باره «زهد» از نظر منطق اسلام که باید به آن پاسخ گفت

سخن درباره عناصر موعظه‌ای نهج البلاغه بود، از عنصر «تقوا» آغاز کردیم؛ دیدیم که از نظر نهج البلاغه، تقوا نیروئی است روحی، نیروئی مقدس و متعالی که منشاء کششها و گریزها می‌گردد

و به علاوه از هدف این بحث که روشن کردن مفهوم حقیقی تقوا است، بیرون است؛ از بحث درباره آنها خودداری میکنیم.

ولی در پایان بحث تقوا دریغ است که از بیان اشارات لطیف نهج البلاغه در باره تمهید متقابل «انسان» و «تقوا» خودداری کنم.

در نهج البلاغه در عین اینکه اصرار شده که تقوا

نوعی ضامن و وثیقه است در برابر گناه و لغزش، باین نکته توجه داده میشود که در عین

حال انسان از حراست و نگهداری خود تقوا نباید

آنی غفلت ورزد. **تقوا نگهدارنده انسان**

نگهبان تقوا و این دور محال نیست، بلکه دور

جایز است. این نگهداری متقابل از نوع نگهداری

انسان و جامه است که انسان نگهدارنده جامه از دیدن

و پاره شدن است و جامه نگهدارنده انسان از سرما و

گرما است، و چنانکه میدانیم قرآن کریم از تقوا

به جامه تعبیر کرده است. و لباس التقوی ذلک خیر (۲)

علی علیه السلام در باره نگهداری متقابل انسان و

تقوا میفرماید: **ایقظوا بها نومکم واقطعوا**

بها نومکم و اشعروها قلوبکم و ارحضوا

بها ذنوبکم ... الا فصولها و تصونوا

بها (۳)

(۱) رجوع شود بکتاب گفتار ما، جلد اول،

سخنرانی دوم

(۲) اعراف، آیه ۲۷

(۳) خطبه ۱۸۹

این گزندگان را میبرد و مانع آسیب آنها میگردد علی(ع) در برخی از کلمات خود تصریح میکند که تقوا مایه اصلی آزادیها است یعنی نه تنها خود قید و بند و مانع آزادی نیست، منبع و منشأ همه آزادیها است. در خطبه ۲۲۸ میفرماید:

فان تقوی الله مفتاح سداد و ذخیره صماد

و عنق من کل ملکه و نجاه من کل هلکه

همانا تقوا کلید درستی و توشه قیامت و آزادی از

هر بندگی و نجات از هر تباهی است.

مطلب روشن است، تقوا بانسان آزادی معنوی

میدهد، یعنی او را از اسارت و بندگی هوا و هوس

آزاد میکند رشته آز و طمع و حسد و شهوت و خشم

را از گردنش بر میدارد و باین ترتیب ریشه رقیتهای

بردگیهای اجتماعی را که همین امور است از بین

میبرد، مردمی که بنده و برده پول و مقام و راحت

طلبی نباشند، هرگز زیر بار اسارتها و رقیتهای

اجتماعی نمیروند.

در نهج البلاغه درباره آثار تقوا زیاد بحث شده

است و ما لزومی نمی بینیم به تفصیل در باره همه

آنها بحث کنیم، منظور اصلی اینست که مفهوم

حقیقی تقوا در مکتب نهج البلاغه روشن شود تا

معلوم گردد که این همه تأکید نهج البلاغه بر روی

این کلمه برای چیست؟

در میان آثار تقوا که بدان اشاره شده است از

همه مهمتر دواثر است:

یکی روشن بینی و بصیرت و دیگر توانائی بر حل

مشکلات و خروج از مضایق و شدائد. و چون در

جای دیگر بتفصیل در این باره بحث کرده ایم (۱)

خواب خویش را بوسیله تقوا تبدیل به بیداری کنید و وقت خود را با آن پایان رسانید و احساس آنرا در دل خود زنده نمائید و گناهان خود را با آن بشوئید ... همانا تقوا را سیانت کنید و خود را در سیانت تقوا قرار دهید .

و هم می فرماید: **اوصیکم عباد الله بتقوی الله فانها حق الله علیکم والوجوبه علی الله حکم و ان تستعینوا علیها بالله و تستعینوا بها علی الله** (۱) بندگان خدا! شما را سفارش می کنم بتقوا، همانا تقوی حق الهی است بر عهده شما و پدید آورنده حقی است از شما برخداوند، سفارش می کنم که بامدد از خدا بتقوا نائل گردید و با مدد تقوا به خدا برسید .

* * *

زهد و پارسائی

عضود دیگر موعظه ای نهج البلاغه عنصر « زهد » است در میان عناصر موعظه ای شاید عنصر « زهد » بعد از عنصر « تقوا » بیش از همه تکرار شده باشد . زهد مراد است با ترک دنیا در نهج البلاغه به مدمت دنیا و دعوت به ترک آن زیاد بر میخوریم بنظر میرسد مهم ترین موضوع از موضوعات نهج البلاغه که لازم است با توجه بهمه جوانب کلمات امیر المؤمنین تفسیر شود ، همین موضوع است و با توجه باینکه زهد و ترک دنیا در تعبیرات نهج البلاغه مراد یکدیگرند ؛ این موضوع از هر موضوع دیگر از موضوعات عناصر نهج البلاغه زیاد تر در باره اش بحث شده است ، بحث خود را از کلمه زهد آغاز می کنیم :

« زهد » و « رغبت » (اگر بدون متعلق ذکر شوند) نقطه مقابل یکدیگرند ؛ زهد یعنی اعراض و بی میلی ، در مقابل رغبت که عبلوت است از کشش و میل . بی میلی دو گونه است : طبیعی روحی ، بی میلی طبیعی آن است که طبع انسان نسبت به شیئی معین تمایلی نداشته باشد آنچنانکه طبع بیمار میل و رغبتی به غذا و میوه و سایر ماکولات یا مشروبات مطبوع ندارد ، بدیهی است که اینگونه بی میلی و اعراض ربطی به زهد بمعنی مصطلح ندارد بی میلی روحی یا عقلی یا قلبی آن است که اشیا نیکه مورد تمایل و رغبت طبع است از نظر اندیشه و آرزوی انسان که در جستجوی سعادت و کمال مطلوب است هدف و مقصود نباشد ، هدف و مقصود و نهایت آرزو و کمال مطلوب اموری باشد مافوق مشتهیات نفسانی دنیوی خواه آن امور از مشتهیات نفسانی اخروی باشد و یا اساساً از نوع مشتهیات نفسانی نباشد بلکه از نوع فضائل اخلاقی باشد از قبیل عزت ، شرافت ، کرامت ، آزادی و یا از نوع معارف معنوی والهی باشد مانند ذکر خداوند ، محبت خداوند ، تقرب به ذات اقدس الهی .

پس زاهد یعنی کسی که توجهش از مادیات دنیا بعنوان کمال مطلوب و بالاترین خواسته ، عبور کرده و متوجه چیز دیگری از نوع چیز هائیکه گفتیم معطوف شده است . بی رغبتی زاهد بی رغبتی در ناحیه اندیشه و آمال و ایده و آرزو است نه بی رغبتی در ناحیه طبیعت .

در نهج البلاغه در دو مورد ، زهد تعریف شده

(۱) ایضاً خطبه ۱۸۹

عبارت دیگر: زهد صرفاً يك کیفیت روحی است یا آنکه جنبه عملی هم همراه دارد؟ یعنی آیا اعراض عملی است یا نه؟

و بنا بر فرس دوم آیا اعراض عملی محدود است به اعراض از محرمات و بس که در خطبه ۷۹ به آن اشاره شده است و یا چیزی بیش از اینست آنجائیکه زندگی عملی علی علیه السلام و پیش از ایشان زندگی عملی رسول اکرم صلی اله علیه واله نشان می دهد؟

و بنا بر فرس دوم زهد چه فلسفه ای دارد؟ زندگی زاهدانه و محدود و پشت پا زدن به تنمها چه اثر و خاصیتی می تواند داشته باشد؟

و آیا بطور مطلق باید عمل شود و یا صرفاً در شرایط معینی اجازه داده میشود؟

و اساساً زهد در حد اعراض از مباهات آیا با سایر تعلیمات اسلامی سازگار است یا خیر؟

علاوه بر همه اینها اساس زهد و اعراض از دنیا بر انتخاب کمال مطلوبهایی مافوق مادی است، آن کمال مطلوبها از نظر اسلام چیست؟ مخصوصاً در نهج البلاغه چگونه بیان شده است؟

اینها مجموع سئوالاتی است که در زمینه مسئله زهد و اعراض از دنیا، کوتاهی آرزو، که در نهج البلاغه فراوان در باره آنها بحث شده باید روشن شود. (در شماره بعد این سئوالات را مطرح و بدانها پاسخ می گوئیم).

است؛ هر دو تعریف همان معنی را می رساند که اشاره کردیم. یکی در خطبه ۷۹ که می فرماید:

ایها الناس الزهاده قصر الامل والشکر عند النعم والورع عند المحارم ای مردم، زهد عبارت است از کوتاهی آرزو، و سپاسگزاری هنگام نعمت، و پارسائی هنگام نپاستنیها. در خطبه حکمت ۴۳۹ می فرماید:

الزهد بین كلمتين من القرآن قال الله سبحانه: «کیلاتأسوا علی ما فانکم و لا تفرحوا بما آتاکم» و من لم یأس علی الماضي ولم یفرح بالآتی فقد اخذ الزهد بطرفیه یعنی زهد در دو جمله قرآن خلاصه شده است: و برای اینکه متأسف نشوید بر آنچه (از مادیات دنیا) از شما فوت میشود و شاد نگردید بر آنچه خدا به شما می دهد « هر کس بر گذشته اندوه نخورد و از آینده شادمان نشد بر هر دو جانب زهد دست یافته است.

بدیهی است وقتی که چیزی کمال مطلوب نبود، و یا اساساً مطلوب اصلی نبود؛ بلکه وسیله بود، مرغ آرزو در اطرافش پروبال نمیزند و پرنمیکشاید و آمدن و رفتنش شادمانی یا اندوه ایجاد نمیکند. اما باید دید که:

آیا زهد و اعراض از دنیا که در نهج البلاغه به پیروی از تعلیمات قرآن زیاد بر آن اصرار و تأکید شده است، صرفاً جنبه روحی و اخلاقی دارد؟ و به